

۱. معامله با کسانی که در زمره مسلمانان و در جبهه مؤمنین نیستند:.....
۱. مقام اول:.....
۲. وجوه جمع و معالجه روایات:.....
۲. وجه اول:.....
۳. پاسخ استاد از رویکرد امام ره:.....

## معامله با کسانی که در زمره مسلمانان و در جبهه مؤمنین نیستند:

### مقام اول:

در بیع سلاح و آنچه که در حکم سلاح است بود. و در این مقام بیان کردیم که گفته شده که سه طائفه روایات وجود دارد. و این سه طایفه روایات به این ترتیب بودند روایاتی که منع مطلق می کردند. که روایت علی بن جعفر بود. روایتی که تجویز مطلق داشت. که روایت ابی القاسم صیقل بود. و روایاتی هم که تفصیل می دادند بین صورت جنگ و یا تهیو جنگ که جایز نیست. و صورتی که حالت صلح و خدنه است که جایز است. از نظر سندی همانطور که ملاحظه کردید طایفه اولی که منع مطلق می کرد سند درستی داشت. که همان روایت اول باشد. طایفه دوم که یک روایت داشت و آن روایت ابی القاسم صیقل بود سند معتبری نداشت. بنابراین طایفه دوم از نظر سندی مواجه با ضعف است. و اما طایفه سوم که چهار روایت برایش ذکر کردیم در میان آن چهار روایت روایت

اول این باب که روایت ابی بکر حضرمی باشد. علاوه بر رأی و نظری که پذیرفته شده و ما پذیرفتیم گفتیم اعتبار دارد.

## وجوه جمع و معالجه روایات:

### وجه اول:

اولین رویکردی که در اینجا هست، رویکرد حضرت امام رحمه الله علیه است که ایشان به طور کلی به این روایات به دلیل اینکه بعضیش را سنداً ضعیف می دانستند. و عمده هم این است که به طور کلی این روایات را می فرمایند: این مجموعه روایات یک حالت موردی و قضایای خارجی و شخصیه است. هر جایی که به تناسب قصه ای که در آن زمان بوده سؤالی شده و جواب گفته شده و اما اینکه این روایات را حمل بکنیم بر اینکه به صورت قضایای حقیقیه سخن می گوید و احکام کلی صادر می کند. و با این رویکرد و نگاه پایین با این روایات مواجه بشویم این نگاه درستی نیست. بله در چنین بحث که قواعد کلی روشن وجود دارد. و مسائل مهم پیچیده است باید طبق قواعد و شواهد و اوضاع و احوالی که پیش می آید برخورد کرد. و قواعد و شرائط هم در اینجا یک چیز کلی عامی نیست. قواعد کلی که اینجا وجود دارد. این است که نباید عزت مسلمانها لگد کوب شود. نباید دشمنان آنها تقویت شوند، نباید جبهه دشمن را تقویت کرد. و امثال این قواعد کلی که در کار است. این مورد به مورد فرق می کند. یک وقتی این دو کافر هستند و اینجا اتفاقاً پول به آن بدهید که آنها را سرکوب بکنند خیلی کار خوبی است. و سلاح دادن نه تنها جایز است بلکه واجب است. اصلاً یک دشمن مثلاً سخت تری وجود دارد و این اگر تقویت بشود آن دشمن سر سخت تر را از بین می برد. یا حتی اگر غیر مسلمان مقابل مسلمان یاغی طاعی که کسی حریفش نیست بایستد. مثل صدام و امریکا آن کسی که ضررش برای اسلام کمتر از آن نیست. اینکه سلاحی فروخته بشود به این برای اینکه آن مسلمان یاغی طاعی را از بین ببرد نه تنها جایز است بلکه گاهی واجب است. بنابراین گاهی است که شرائط اقتضا می کند که به غیر مسلمان سلاح داد. جایز است بلکه واجب است. در جایی که او دشمن سخت تر و لجوجی را از بین می برد. سواء کان آن دشمن مسلمان آن شکلی که هیچ ارزشی ندارد یا بخصوص اگر غیر مسلمان باشد. این گاهی واجب است. گاهی نه دشمنها غیر مسلمان هستند یا دو مسلمان منحرف هستند، اینها به جان هم افتادند و برای ما ضرری ندارد، ولی همینکه به جان هم می افتند اللهم اشغل الظالمین بالظالمین می شود. و اینها موجب می شود که ما بتوانیم نفس راحتی بکشیم این مانعی ندارد. نه تنها جایز است بلکه واجب است.

بنابراین اولاً قواعد کلیه ای داریم. ثانیاً این قواعد غالباً تخصیص و تطبیق بردار و اینها نیست. ثالثاً هم تطبیق آنها به عهده ولی و حاکم است. چون مسائل کلی اجتماعی است و مورد به مورد فرق می کند.

## پاسخ استاد از رویکرد امام ره:

این است که ما علی رغم اینکه با نگاه فقهی ایشان موافق هستیم. و فقه را هم می گوییم باید اجتماعی دید و حکومتی دید. این کلیاتی که ایشان فرموده اند و کاملاً درست است. اما به نظر می آید که پیشاپیش نمی شود با این عینک با این روایات بر خورد کرد. در فرمایش ایشان دو نکته مهم وجود دارد، ما دو نکته را قبول داریم. یک نکته این است که اگر رفتیم این روایات تلاش نهایی خودمان را در جمع روایات انجام دادیم ولی دیدیم این جمع به یک نتیجه ای رسید که کلاً با این دیدگاه کلی حکومتی و فقهی که ما با آن موافقیم سازگار نبود، اگر این چنین شد، آنوقت ما همراه شما هستیم این روایت را می گذاریم کنار می گوییم این علمه مردود الی اهله اینطور است. مثلاً در روایات طینت بعضی اینطوری گفته اند، روایات طینت که چون خلاف آن اختیار بشر است عده ای چنین گفته اند، می گویند این یردوا الی اهله می گوییم نمی فهمید. اگر ما ابتدا نمی توانیم بگوییم اگر برویم سراغ این روایات اگر با یک رویکرد خوب و وجه درستی ما این روایات را جمع نکردیم و نشد جمع کنیم، یا حاصل آن جمع فنی اصولی ما نتیجه ای داد که با اینها سازگار نیست. با این دیدگاه کلی فقهی که نمی شود با یک چوب همه چیز را راند و رفت سازگار نبود. یعنی اساساً نتیجه ای این روایات داد که با این رویکرد سازگار نیست. خوب می گوییم علمه یرد الی اهله یا می گوییم قضایای شخصیه است. یا چیزی بگوییم که ایشان فرموده اند. یا می گوییم نه همه قضایای شخصیه است. مورد به مورد ناظر به قضیه معین است. نه قاعده کلی نمی خواهد روایات بگوید. یا حتی اگر قاعده کلی هم می خواهد بگوید و جمعش هم جمع جوری نبود، با مبانی فقهی می گوییم علمه یرد الی اهله مثل اینکه در بحثهای کلامی اگر کسی روایت طینت را نتوانست درست تفسیر کند، یا تفسیری کرد که مطابق با قواعد اساسی شریعت که اختیار بشر باشد سازگار نبود، می گوید یرد الی اهله، یا خود ائمه فرمودند: می گویند اگر چیزی آمد خلاف صریح قرآن بود فاضربوه الی الجدار بزنید به دیوار به آن اعتنا نکنید. یا علمه یرد الی اهله در این شرایط اگر قرار گرفت ما همین طور قبول داریم. این یک نکته ای که ما با کلیت فرمایش ایشان به عنوان یک روش کلی موافق هستیم. و نکته دومی هم که در فرمایش ایشان باید به آن توجه کنیم، این است که جمعی هم که ما می کنیم، اگر با همه مواردی که ما احکام اولیه داریم، یک ثانویه هم داریم که می آید حکم اولی را در حال تراحم و اضطراب عوض می کند. اگر جمع روایات هم جمعی شد که با قواعد تراحم باز چیز خلاف ضوابط از آن بیرون نمی آید. باز هم این روایت را نمی شود از آن رد شد. بنابراین ما باید اندکی تأمل کنیم، ببینیم وجوه جمعی که خواهیم گفت واقعاً ما را می رساند که به چیزی که ایشان می فرمایند. اگر ما را به اینطور چیزی رساند، اینها را می گذاریم کنار و همراه شما، اما اگر یک راه درستی پیدا کردیم و مسئله را روشنش کردیم. که خیلی چنین چیزی نداشته باشد آنوقت سازگار هم باشد با آن قواعد کلی یک گوشه اش هم با یک قاعده تراحم درستش کنیم، آنوقت

دیگر وجهی ندارد که ما اصل اولی را که در روایات که می‌گوییم اصل اولی این است که موضوعیت دارد، اولویت دارد، قضایای حقیقیه است، قانونیت دارد اینها را بگذاریم کنار و لذا بر همین نشر اصولی خودمان و فقه‌های می‌رویم جلو، اگر یک مانع جدی پیدا کردیم آنوقت می‌گوییم اینها را کنار می‌گذاریم. یا می‌گوییم قضایای خارجی و شخصی و امثال اینها خیلی جاها که ما روایت خاصه داریم قواعد کلی داریم. اگر این روایات نبود قواعد کلی تکلیف ما را مشخص تر می‌کرد. وقتی که ده روایت در موضوعی وارد شده، خیلی باید چیز قوی باشد که بگوییم همه اینها هیچ‌هر چه قاعده کلی بگوید، این خیلی باید یک قرینه و شاهد جدی در کار باشد که ما راحت بگوییم اینها هیچ، همیشه در موارد خاصی که روایت وارد می‌شود یک قواعد کلی داریم. ولی خوب در این مورد خاص حتماً یک حرف خاصی می‌خواهد بزند. حالا این حاکم بودنش را هم قبول نداریم، کلی است. نه همیشه که حاکم نیست حکومتی نیست. فرد می‌خواهد تکلیف خودش را بداند. اصلاً دسترسی به حکومت ندارد. اصل در روایات یک حکم اولی الهی غیر ولایی است. قضایای حقیقیه است و حکم کلی است. دست برداشتن از این اصول در یک روایاتی این نیاز به یک قرائن ویژه ای دارد که قرینه ویژه اش این است که شما در این جمع روایات یک حرفی بزنید که واقعاً با آن چهار چوبهای کلی فقهت فقه حکومتی سازگار نباشد. ببینیم اینطور می‌شود یا نمی‌شود؟ اگر چنین شد بله! اگر چنین نشد به نظر می‌آید که آنوقت وجهی ندارد.

بنابراین ما در اولین پاسخ و معالجه ای که اینجا وجود دارد که از حضرت امام رضوان الله تعالی علیه است. در کبرای قصه با ایشان موافقیم که هر گاه ما قواعد قطعی و واضحه کلامی یا فقهی داشتیم و روایات خاصی ناسازگار با کلیت آن قواعد بود فاضربه علی الجدار یرد علمه الیه یا اینکه حمل می‌شود بر قضایای شخصی که موردی است. نه اینکه کلی، و قاعده می‌خواهد یک حرفهای کلی بزند. موردی سؤال می‌کند که این کبرای کلی درست است. که اگر قواعد واضحه قطعی باشد موجب می‌شود که روایاتی هم با آن ناسازگار باشد. به طور کلی ناسازگار باشد. این روایات را طرح می‌کنیم، تأویل می‌بریم، یا می‌گوییم نمی‌دانیم، یا اینکه قضایای شخصی و خارجی اش می‌کنیم. این کبری را قبول داریم. اما در مورد می‌گوییم اینجا جای آن نیست. اینجا می‌گوییم که اتفاقاً این قواعد کلی نتیجه روایات با کلیت آن ناسازگار نیست. بلکه سازگار است. و فوقش این است که در یک مواردی موجب یک نوع انصراف می‌شود آن دید کلی کمی دلالت را جورش می‌کند، انصراف درست می‌کند. یا یک جاهایی هم بر اساس اصل تزاحم یک قاعده در مقام تزاحم می‌شود. با آن آن تأثیر را آن در اینجا دارد. ولی کلاً اینها را از ارزش ساقط کند، به اینجا نخواهیم رسید. البته اگر دیدیم یک چیزی به این شکل در نمی‌آید آنوقت می‌گوییم اینجا مصداق آن است. ما کبرای این برخورد و رویکرد با روایات که این نوع برخورد و رویکرد هم از خود روایات گرفتیم، خودشان به آموختند که اگر دیدی چیزهایی با اصول قرآنی با اصول قطعی سنت سازگار نیست. فاضربه علی الجدار. ولی اینجا این چنین نیست، اینجا از مصادیق این بحث نیست.

شماره ثبت: